

پراسترویکا، دومین انقلاب روسیه. میخائیل گورباچف. ترجمه عبدالرحمن صدریه. تهران. نشر آبی. ۱۳۶۶.

پرسترویکا<sup>۱</sup> و گلسنوست<sup>۲</sup> دو برنامه یا سیاست همزاد و مرتبط با هم میخائیل گورباچف، رهبر حزب کمونیست شوروی، سخن و تبلیغات محض نیست، رویدادی است محقق و انکارناپذیر که به جامعه شوروی امیدهای فراوانی بخشیده و در فضای سیاسی جهان و روابط بین‌المللی دگرگونیهای مثبتی ایجاد کرده است. این امیدهای نو و دگرگونیهای مثبت را بیش از هر چیز دیگر می‌توان در سخنان و داوریهای رهبران و نهادهای ابرقدرت دیگر، یعنی ایالات متحده آمریکا، مشاهده کرد.

رونالد ریگان، رئیس جمهوری آمریکا، پس از مراجعت از کنفرانس سران دو ابرقدرت که اخیراً در مسکو برگزار گردید، ضمن خطابه‌ای که در سالن شهرداری لندن ایراد کرد گفت: «ما اکنون به دوره جدیدی در تاریخ گام می‌نهیم، به دوره‌ای از دگرگونی پایدار در اتحاد شوروی... در تمام جنبه‌های زندگی [مردم] شوروی سخن از پیشروی به سوی اصلاح دموکراتیک است. در اقتصاد، در نهادهای سیاسی، در زندگی مذهبی، اجتماعی، و هنری.»<sup>۳</sup>

در گزارشی که وزارت امور خارجه آمریکا در ژوئن سال جاری درباره وضع حقوق بشر در کشورهای سوسیالیستی به کنگرس ایالات متحده داده است گفته شده: «اگرچه شوروی و کشورهای اروپای شرقی در به جا آوردن بسیاری از وجوه تعهدهایی که در زمینه حقوق بشر و همکاری اقتصادی در کنفرانس امنیت و همکاری اروپا [منعقد در سال ۱۹۷۵] به گردن گرفته‌اند به شدت قصور ورزیده‌اند، پیشرفتهای مهمی نیز در برخی زمینه‌ها صورت گرفته است.

پیشرفتهای مثبت عبارت بوده است از افزایش مهاجرت، آزادشدن عده‌ای از زندانیان از اردوگاههای کار اجباری، تسهیل قوانین سفر به خارجه برای اتباع شوروی و، مهمتر از همه، مدارای پیگیر با گروههای غیررسمی و آزادی جدید در انتشار اعلامیه‌ها و کتابها از انتقاد به دولت گرفته تا رمان مزرعه حیوانات اثر جرج اورول.»<sup>۴</sup>

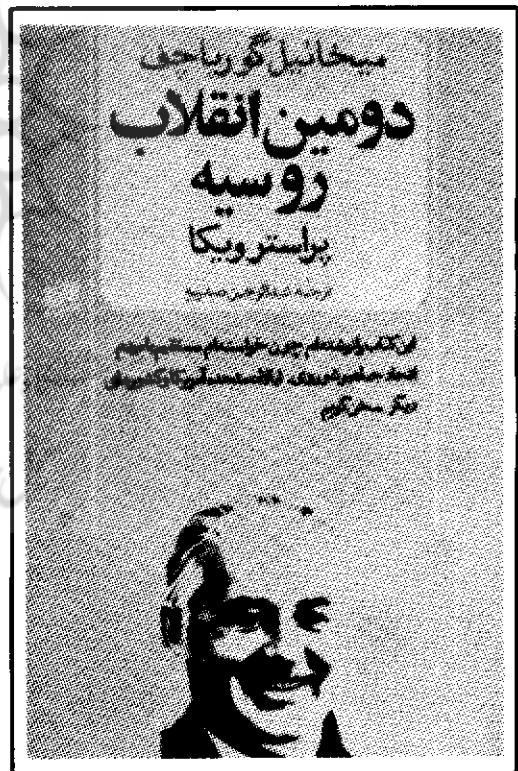
پرسترویکا چیست که چنین دگرگونی بیسابقه‌ای را در یکی از سختگیرانه‌ترین جامعه‌های استبدادی معاصر به وجود آورده است؟ میخائیل گورباچف کتاب پراسترویکا، دومین انقلاب روسیه را نوشته است تا به این پرسش پاسخ دهد.

پرسترویکا چیست؟

نویسنده می‌گوید: «پرسترویکا يك انقلاب است.» و معتقد است

## پس از زمستانی چنین طولانی و سخت

ناصر ایرانی



بر خلاف این نظر رایج در غرب که «پرسترویکا به علت اوضاع فاجعه‌انگیز اقتصاد شوروی اجتناب‌ناپذیر» بوده است، «پرسترویکا نیازی است اجتناب‌ناپذیر که از فراگرد تکامل جامعه سوسیالیست ما نشأت می‌گیرد» و گرچه می‌پذیرد که نارضایتی عمومی از اوضاع سالهای اخیر شوروی یکی از دلایل مهم تدوین سیاست پرسترویکا بوده است، تأکید می‌کند که «حزب کمونیست شوروی اوضاعی را که تا اواسط دهه هشتاد تکامل یافته بود نظری انتقادی تحلیل کرد و سیاست پرسترویکا یا دگرگونی را تدوین کرد.» (ص ۱۰).

می‌روم خرید کنم» می‌گویند «دارم می‌روم ببینم فروشگاهها چی دور می‌اندازند»، زیرا آنان نمی‌توانند چیزهایی را که به آنها نیازمندند بخرند بلکه ناچارند آنچه را فروشگاهها علاقه‌مندند دور بیندازند بخرند. آن روزی که این مطلب را خواندم حیران بودم که چقدرش حقیقت دارد و چقدرش تبلیغات ضد شوروی است. حال می‌بینیم خود رهبر شوروی نیز همین را می‌گوید. ببینیم دیگر چه می‌گوید:

جمله فوق، اینکه نویسنده تأکید می‌کند که تحلیل انتقادی وضع جامعه شوروی منشاء تدوین پرسترویکا بوده است، این انتظار را در خواننده به وجود می‌آورد که او ابتدا به ریشه‌یابی بحرانهای اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی جامعه شوروی بپردازد و سپس راه‌حلهایی را که برای رفع آن بحرانها اندیشیده است عرضه کند. ببینیم نویسنده چنین می‌کند یا نه؟  
برخی از مهمترین نکته‌هایی که میخائیل گورباچف درباره وضع جامعه شوروی می‌گوید اینهاست:

زیر فشار کمبود نیروی کار برای هر مورد غیر لازم مزایای کارآمدی پرداخت می‌شد. این خود در مرحله بعدی به این رویه منجر شد که صورتحسابها را فقط به خاطر سود بردن پیرایش می‌دادند. انگلها متظاهر شدند، برحیثیت کارگران ماهر و شریف لطمه وارد شد، و روحیه «یکتواخت سازی» دستمزدها سلطه یافت. عدم تطبیق معیار کار و معیار مصرف، که مبدل به نوعی یاری دهنده مکانیسم ترمزکننده شده بود، نه فقط رشد و باروری کار را مانع شد، بلکه منجر به نسخ اصول عدالت اجتماعی نیز شده بود.

در زمانی مشخص - در دومین نیمه دهه هفتاد کاملاً نمایان شد - واقعه‌ای روی داد که در نخستین نگاه توضیح‌ناپذیر می‌نمود: نیروی محرکه و پویایی در کشور دایم کاهش می‌یافت. عدم توفیقای اقتصادی مدام افزوده می‌شد. مشکلات انباشته می‌شد و بر مشکل می‌افزود، مسائل حل نشده پیشی گرفتند. نشانه‌هایی از آنچه آن را سکون می‌نامیم، و پدیده‌هایی که مغایر با ویژگیهای سوسیالیسم می‌بودند، در زندگانی اجتماعی خودنمایی کردند. نوعی «مکانیسم ترمزکننده» تکامل اقتصادی و اجتماعی را فلج کرده بود. (صص ۱۹ و ۲۰).

بدین ترتیب این نوع تکامل در سطح و کاهلی اقتصادی، به بن‌بست و سکون اقتصادی رسید. (صص ۲۱ و ۲۲)

در حالی که امری طبیعی است که تولیدکننده باید - اگر بخواهیم به زبانی ساده بیان کنیم - مصرف‌کننده را «راضی» کند، اما در کشور ما مصرف‌کننده به طور کامل به رحم و شفقت تولیدکننده وابسته بود و می‌بایست بدانچه تولیدکننده تمایل به عرضه آن می‌داشت، بسازد. (صص ۲۰ و ۲۱)

در سطح ایده‌نولوژی مکانیسم ترمزکننده تأثیرش به صورت مقاومت در برابر هر نظریه جدید... مشهود شد. گزارش توفیقاها - واقعی یا تصور شده - اهمیت فراوان یافتند. تعریف کردنها و کوچک ابدالیها تقدم یافت. به نیازهای کارکنان، و به طور کلی به افکار عمومی بی‌توجهی شد. در جوامع دانش‌پژوهان تئوریهای پر زرق و برق ترغیب شد و مورد تشویق قرار گرفت، بدین ترتیب تفکرهای خلاقه کنار گذاشته شد، و ارزیابیها و قضاوتهای غیر لازم و دلخواه را حقایق مسلم خواندند. (صص ۲۳ و ۲۴)

این گفته آقای گورباچف مرا به یاد مطلبی می‌اندازد که مدتی پیش در روزنامه‌ای، به احتمال زیاد در کریسچن ساینس مانیتور، خواندم. گزارشگر روزنامه ضمن شرح دیده‌ها و شنیده‌های خود در اتحاد شوروی نوشته بود که مصدر «خریدن» از واژگان مردم شوروی حذف شده است و مردم به جای آنکه بگویند «دارم

تفاوت بین بیان و عمل در افکار عمومی نفی و تردید در مواجهه با شعارها را موجب شد. نتیجه‌گیری درستی بود که

امضای آن خودداری کردم. جوان پرسید چرا. جواب دادم چون بوی نوشتارهای گرایش سیاسی خاصی را می‌دهد. جوان تعلق بیانیه را به آن گرایش سیاسی خاص به شدت انکار کرد. گفتم این تعلق انکارکردنی نیست چون هر چیز و هر معتقد آن گرایش ویژگی‌هایی دارد که از دور داد می‌زند، از جمله اینکه معتقد آن گرایش اگر يك فیلم مبتذل روسی را ببیند می‌گوید شاهکار هنر هفتم است و اگر يك شاهکار امریکایی را ببیند می‌گوید مبتذل است. جوان، این را که شنید، عنان اختیار از دست داد و پرید وسط حرف من که شوروی مطلقاً فیلم مبتذل نمی‌سازد و امریکا مطلقاً فیلم خوب.

نمی‌دانم آن جوان خوب اگر اکنون گفته‌های رهبر شوروی را بشنود چه روحیه‌ای پیدا می‌کند. بگذریم.

ولی با وجود بی سابقه بودن و شجاعانه بودن گفته‌های آقای گورباچف، آنها را دست بالای دست بالا می‌توان توصیف انتقادی بسیار محافظه کارانه‌ای از وضع جامعه شوروی دانست نه تحلیل انتقادی آن. او به ریشه‌یابی بحرانهای جامعه شوروی نمی‌پردازد. و در کشوری که اوزندگی می‌کند، و با مقام و موقعیتی که او در آن کشور دارد، شاید چنین انتظاری از او بیجاست. زیرا این ریشه‌یابی بدون تردید او را به سنجش انتقادی نظام اقتصادی-اجتماعی بی می‌کشاند که در نتیجه انقلاب اکتبر روی کار آمد، و ناگزیرش می‌سازد به این پرسشهای جدی پاسخ دهد که آیا وضع موجود ناشی از حکومت گروهی انقلابی آرمانگرا نبود که مصمم بودند به هر قیمتی که شده مردم شوروی را به بهشتی رهنمون شوند که آنان آماده و علاقه‌مند ورود به آن نبودند یا دست کم با آن تعبیرهایی که آن گروه انقلابی آرمانگرا از آن بهشت می‌کردند و تصویری که از آن به دست می‌دادند موافق نبودند؟ و چون حرکت و علاقه توده مردم همجهت با اندیشه‌های گروه حاکم و همپای روح شتابناک و بی‌قرار آنان نبود پای اختناق و فشار و استبداد پیش آمد و بر آزادیها و حاکمیت ملی قلم قرمز کشیده شد تا کسی جرئت تخطی از آنچه آنان می‌گویند و می‌پسندند نکند؟ و چون حکومت آن گروه مطلقه شد و نفسها در سینه‌ها حبس گردید و قلمها شکست و قدمها به زنجیر بسته گشت آن گروه انقلابی آرمانگرا که روزی از مردم بود و صمیمانه و اینارگرانه با مردم بود و در خدمت مردم بود اکنون از مردم جدا می‌شود و به صورت طبقه جدیدی در می‌آید مصون از هر سنجش و انتقادی، و برخوردار از هر امتیاز قابل تصویری؟ و چنین محیطی نه مگر مستعدترین محیط از برای رواج تبعیض و فساد و خودسری و اشتباه کاری است، و تبعیض و فساد و خودسری و اشتباه کاری مخالفت مردم را بیشتر برمی‌انگیزد، و مخالفت بیشتر مردم درجه اختناق و فشار و استبداد را افزایش می‌دهد، و این دور باطل مردم را به نحو روزافزونی از

این وضع عدم اعتماد را پی‌آمد خواهد داشت. هر آنچه در پشت تربیونها بیان می‌شد، و در روزنامه‌ها و مجلات چاپ می‌شد، مشکوک به نظر می‌رسید. سقوط اخلاق عمومی نمایان گشت، آن احساس والای همبستگی دوران شجاع‌پزور انقلاب، و دوران جنگ بزرگ میهنی، و دوران بازسازی بعد از جنگ اهمیت خود را از دست داد، الکلیسم، مصرف مواد مخدر، و اعمال جنایتکارانه افزایش یافت. (ص ۲۴)

بسیاری از اعضاء حزب در مقامهای بالا از هرگونه کنترل و انتقادی مصون مانده بودند که منجر به نابسامانی در کار و فسادهای جدی شد. (همان).

کارکنان به حق از رفتار کسانی که بدانان اعتماد شده بود و صاحب اختیار بودند و از قدرت خود سوءاستفاده می‌کردند، انتقادهای خاموش می‌ساختند، حتی در مواردی که خود نیز غیر مستقیم در جنایتها شریک نبودند، بر ثروت خود می‌افزودند، خشمگین بودند. (همان)

اینها گفته‌های بی سابقه و به تحقیق شجاعانه‌ای است. به ویژه از زبان رهبر کشوری که از بدو تأسیسش تا همین سه چهار سال پیش همواره می‌کوشیده است جامعه و نظام خود را مظهر کمال مطلق، نیکی مطلق، عدالت فردی و اجتماعی مطلق، و کارایی و پیشرفت و ترقیخواهی و خوشبختی مطلق معرفی کند و جامعه‌هایی را که نظامهای اجتماعی و اقتصادی دیگری داشتند نمونه شر و شور بختی مطلق؛ و در کشورهایی که ماده مستعدی داشتند، مثلاً در کشور ما، به دست سازمانهایی کارآزموده افرادی را پرورد که به کمال مطلق آن کشور اعتقادی بی‌خدا و تعصبی عاشقانه داشتند.

خاطره‌ای را نقل می‌کنم تا نمونه‌ای به دست داده باشم: چندی پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، شخصی به من تلفن زد و از من خواست بیانیه‌ای را امضا کنم. قرار شد همدیگر را در محل شرکت نشر گستره ببینیم. در ساعت مقرر به آنجا رفتیم و او را دیدیم. جوانی بود خوش خلق و پر شور. بیانیه را خواندم ولی از

گروه حاکمان دورتر می سازد و آنان را سرخورده تر و مأیوس تر و بدبین تر می کند و به مقاومت منفی وا می دارد. یعنی به بیکارگی، بی علاقه‌گی به امور مملکت، اعتیاد به الکل و مواد مخدر؛ وضع جامعه که به اینجا کشید واضح است که «آن احساس والای همبستگی دوران شجاع پرور انقلاب و دوران جنگ بزرگ میهنی» از دست می رود، «سقوط اخلاق عمومی نمایان» می گردد، «نابسامانی در کار و فسادهای جدی» رواج می یابد، «اصول عدالت اجتماعی» منسوخ می گردد، و «بن بست و سکون اقتصادی» پیش می آید.

ریشه‌های بحران هر چه باشد، آن طور که نویسنده می گوید:

حزب نیرو و جسارت آن را یافت که اوضاع را آنچنان که هست قضاوت کند و درک کند که تحولی بنیانی و تغییری اساسی اجتناب ناپذیر است. برخورد بدون پیشداوری و شرافتمندانه ما را به تنها نتیجه‌گیری ممکن رسانید: کشور ما در بحرانی گرفتار آمده بود. این نتیجه‌گیری در آوریل ۱۹۸۵ در اجلاس کمیته مرکزی اعلام شد، اجلاس‌های که استراتژی تازه پرسترویکا را مشخص ساخت و اصول اساسی آن را تدوین کرد. (صص ۲۶ و ۲۷)

در استراتژی پرسترویکا توجه اصلی به اقتصاد، به تجدید بنای بنیانهای اقتصادی، به تغییر سیاستهای سرمایه‌گذاری، و به ارتقای کیفیت رهبری اقتصادی معطوف است ولی رهبر شوروی می گوید:

در عین حال مترصدیم که محیط معنوی و روانی جامعه را دگرگون کنیم... ما به نتیجه‌ای مهم رسیدیم: اگر عامل انسانی را فعال نسازیم، یعنی اگر علایق گونه‌گون انسانها، علایق همبستگیهای کارگری، علایق ارگانهای عمومی و گروههای اجتماعی متعدد را مورد توجه قرار ندهیم، و اگر به انسانها متکی نشویم و آنان را فعال نسازیم و به همکاری سازنده ترغیب‌شان نسازیم هرگز توفیق نخواهیم یافت که حتی یکی از وظایفی را که برای خود تعیین کرده‌ایم به انجام برسانیم، چه رسد به اینکه اوضاع را در کشور تغییر دهیم. (ص ۳۳)

تصریح این نکته که «اگر به انسانها متکی نشویم و آنان را فعال نسازیم و به همکاری سازنده ترغیب‌شان نسازیم» هیچ توفیقی در اداره درست مملکت و رفع بحرانها به دست نخواهیم آورد، می‌رساند که میخائیل گورباچف، گرچه صراحتاً بر زبان نمی‌آورد، عامل اصلی بحرانهای جامعه شوروی را، که همانا

بی توجهی به علایق و امیدها و انتظارات توده مردم و تعطیل آزادیها و نقض حاکمیت ملی و در نتیجه پشت کردن مردم به گروه حاکمان و توسل آنان به مقاومت منفی است، پیش چشم دارد. و به همین دلیل است که بارها ضرورت دموکراسی را یادآوری می‌کند، از جمله:

ما نیاز به روند دموکراسی همه‌گیر در تمامی سطوح جامعه داریم. (ص ۳۸).

امروزه می‌دانیم که بسیاری از این مشکلات قابل اجتناب می‌بود اگر فراگرد دموکراسی در کشورمان به صورتی عادی ادامه یافته بود. (همان).

در این اجلاس [اجلاس کمیته مرکزی حزب کمونیست در ژانویه ۱۹۸۷] عمیقاً کوشیدیم تا بنیان دموکراسی جماهیر شوروی را تقویت کنیم، خودگردانی را متکامل سازیم، بی‌پرده سخن گفتن را در تمامی شبکه‌های اداری بگسترانیم... (ص ۳۹).

نتیجه‌گیری دیگر ما - می‌خواهم بگویم مهمترین نتیجه‌گیری ما - این است که برنامه رفورم را باید بر قوه ابتکار و نیروی خلاقه توده‌ها بنا کنیم، بر همکاری فعال گروههای وسیع ملت. یعنی باید به دموکراسی، و مدام به دموکراسی تکیه کنیم. (ص ۵۶).

## پرسترویکا آیا نوعی انقلاب است؟

آیا می‌توان این ادعای آقای گورباچف را پذیرفت که می‌گوید: «پرسترویکا يك انقلاب است»؟ اگر انقلاب را دگرگونی بنیادی در شیوه تولید بدانیم، مثل انقلاب صنعتی، یا دگرگونی بنیادی در نظام سیاسی و اجتماعی، مثل انقلاب فرانسه و انقلاب اکتبر، یا دگرگونی بنیادی در برخی از وجوه زندگی اجتماعی یا فکری، یا فرهنگی، مثل انقلاب فرهنگی و انقلاب علمی، پرسترویکا انقلاب نیست.

نویسنده می‌گوید (صص ۲۸ تا ۳۰) که «آثار لنین و کمال مطلوب سوسیالیستی او» منبع اصلی ایدئولوژی پرسترویکا بوده



است و بارها تصریح می‌کند که این سیاست به هیچ وجه اصول سوسیالیسم را زیر پا نمی‌گذارد و از چارچوب آن فراتر نمی‌رود بلکه «فورمی» است منطبق «با راه سوسیالیستی ما. نه در برون سوسیالیسم بلکه در درون سوسیالیسم ما پاسخ سؤالهایمان را می‌جوئیم... آن کسانی که امید دارند که ما از راه سوسیالیستی مان منحرف شویم به تلخی خلاف انتظارشان روی خواهند داد. هر جزئی از برنامه پرسترویکای ما - و طبیعتاً برنامه ما در مجموع - بر اساس سوسیالیسم بیشتر و دموکراسی بیشتر متکی می‌باشد.»

این گفته میخائیل گورباچف درست به نظر می‌رسد. پرسترویکا سیاستی است اصلاحگرانه در چارچوب نظام سوسیالیستی شوروی که هدف آن دستیابی به حداکثر آزادیهای مجاز برای بازسازی شکل‌های کهنه و زنگ‌زده تشکیلات سیاسی و اقتصادی و فرهنگی در جامعه شوروی و روحیه بخشیدن به مردم و جلب علاقه و همکاری آنان است.

چرا می‌گوئیم آزادیهای مجاز؟ چون هر نظام سیاسی - اجتماعی از لحاظ آزادیهای فردی و اجتماعی یک میدان عمل یا میدان مدارای خاص دارد. نظام در این سر میدان حداکثر آزادیهای فردی و اجتماعی را به مردم می‌دهد و در آن سر میدان حداقل آزادیها را. به سخن دیگر، هر نظام سیاسی - اجتماعی می‌تواند، با حفظ ماهیت، در این سر میدان مدارای خود قرار بگیرد یا در آن سر یا در نقطه‌ای میان آن دو.

اصولاً آزادی و استبداد مفاهیم مطلق نیستند. آزادترین نظامها آزادی مطلق به مردم نمی‌دهد بلکه در حد خاصی آزادی آنان را محدود می‌سازد، مثلاً در این حد که آزادی دیگران را نقض نکند. مفهوم و مصادیق این حد خاص است که حداقل یا حداکثر آزادیهای مجاز را در هر جامعه آزاد معین می‌سازد. از سوی دیگر، چون وجود زنده دست کم به اندکی هوای آزاد نیاز دارد تا بتواند نفس بکشد و زنده بماند، و این نیاز هم نیازی است جسمی و هم نیازی روحی، استبدادی‌ترین نظامهای سیاسی - اجتماعی نیز مجبور است اندکی آزادی به مردم بدهد یا، به بیان دقیقتر، مطلقاً قادر نیست، یعنی ابزار این کار را ندارد، که برخی از آزادیهای مردم را لگدکوب کند. مفهوم و مصادیق این آزادی اندک است که حداقل یا حداکثر آزادیهای مجاز در هر جامعه استبدادی را معین می‌کند.

در نظام سوسیالیستی شوروی نیز مفهوم و مصادیق آزادی و استبداد می‌تواند در طول میدان مدارای آن نظام حرکت کند و دگرگون شود. بنابر این، گرچه سوسیالیسم لنینی و سوسیالیسم استالینی دو صورت ممکن یک نظام اجتماعی خاصند و ماهیتی واحد دارند شاید بتوان آن یک را برخوردار از حداکثر آزادیهای

مجاز دانست و این یک را گرفتار وحشیانه‌ترین استبدادهای قابل تصور. ماهیت واحد این دو صورت را از این واقعیت می‌توان دریافت که سوسیالیسم استالینی بدون وقوع هیچ دگرگونی بنیادی در جامعه شوروی جای سوسیالیسم لنینی را گرفت و اکنون چنین به نظر می‌رسد که باز هم بدون وقوع هیچ دگرگونی بنیادی در جامعه مزبور بازگشت به سوی سوسیالیسم لنینی آغاز شده است.

### آیا پرسترویکا می‌تواند توفیق یابد؟

از لحاظ نظری آری، پرسترویکا می‌تواند به هدفهای خود دست یابد و دوام پیدا کند زیرا صورت ممکنی است از یک نظام سیاسی - اجتماعی مستقر. سیاست پرسترویکا با تأیید و تشویق مردم و سیاستمداران جهان روبرو شده است. مردم شوروی نیز، علی‌رغم بدبینیها و بی‌اعتمادیهایی که ناشی از شکست سیاستهای اصلاحگرانه پیشین است، و علی‌رغم انجماد روحی‌یی که - به قول یکی از مردم شوروی که به میخائیل گورباچف نامه نوشته است (ص ۹۰) - ناشی از زمستان طولانی و سختی است که بر جامعه مظلوم و استبدادزده شوروی حکمفرما بوده است، به حمایت از پرسترویکا پرداخته‌اند. پس جای خوشبینی هست. ولی دو عامل عمده در کار است که اگر دست به دست هم بدهند هیچ بعید نیست که حرکت قهقراپی به سوی سوسیالیسم استالینی را تشویق کنند.

عامل اول وجود طبقه جدید برخوردار از انواع امتیازهاست. فضای باز سیاسی، محیط نقاد و پرده در و تندزبان آزاد، منافع و امتیازهای این طبقه جدید را که طی چند دهه حکومت مطلقه مصون از هر بازرسی و پرسشی هر چه خواستند کردند و به خرج مردم سختی کشیده شوروی در تنعم زیستند، به شدت تهدید می‌کند. این طبقه اکنون که فشار بحرانیها به حداکثر رسیده و سکان حکومت را در کف افراد سالمتر و درست‌اندیش‌تر نظام نهاده موقتاً خاموشند و دل به تقدیر سپرده‌اند ولی آنان به یقین در کمین فرصت‌اند و روزی را انتظار می‌کشند که پرسترویکا با مشکل یامشکلهایی جدی روبرو شود.

یکی از عمده‌ترین این مشکلات، که عامل تهدیدکننده دوم است، روند آزادی است. باید دانست که ثبات جامعه شوروی تا

حدّ زیادی به شیوه‌های استبدادی حکومت بستگی داشته است. مردم شوروی، ملیتهای مختلفی که جماهیر شوروی را تشکیل می‌دهند، بیش از هر چیز دیگر به زور کشتارها و مجمع‌الجزایر گولاکها بوده است که به وضع فعلی گردن گذاشته‌اند. آنان که در چند دهه گذشته از مهمترین حقوق و آزادیهای خود محروم بوده‌اند اکنون راضی و خوشحالند از اینکه می‌بینند پرسترویکا و گلسنوست اندکی از آن حقوق و آزادیها را به آنان باز گردانده است.

مجله فرهنگ و زندگی، چاپ اتحاد شوروی، با غرور اعلام کرده است که مردم شوروی اکنون می‌توانند در بحث مربوط به تغییر مسیر رودخانه‌ها شرکت کنند یا در بحث مربوط به افزایش قیمت محصولات کشاورزی یا رویه اعطای جوایز دولتی؛ و می‌توانند در مطبوعات مطالبی راجع به نحوه عمل سازمانهای حزبی و دولتی بخوانند یا درباره رواج فحشا و استعمال مواد مخدر و حوادثی نظیر انفجار نیروگاه اتمی چرنوبیل و تصادف قطارها و تلفات سربازان شوروی در افغانستان.<sup>۷</sup> بر خورداری از این حدّ بسیار نازل از حقوق و آزادیها اکنون که اول بسم الله است مردم شوروی را راضی و خوشحال می‌کند ولی آیا فردا هم وضع از همین قرار خواهد بود یا مردم تشویق خواهند شد که دامنه حقوق و آزادیهای خود را بیش از پیش گسترش دهند و در تعیین سرنوشت خود دخالتی فعالتر کنند؟

مسئله این است که موهبت آزادی میوه‌های چنان شیرینی دارد که وقتی زیر زبان ملتی مزه کرد بعید است که او به شوق نیاید و بیشتر و بیشتر نخواهد. اصولاً ویژگی جامعه آزاد در این است که نمی‌توان در آن استبداد به خرج داد و به مردم امر کرد که به حدّ ناچیزی از آزادی گردن بگذارند، و نمی‌توان مردم را بازداشت او اینکه به سوی حداکثر آزادیهای مجاز در آن جامعه، و به سوی جامعه‌ای با افقهای بازتر و گسترده‌تر پیش بروند.

در صورتی که پرسترویکا و گلسنوست در جامعه شوروی جا قرص کنند، هیچ بعید نیست مردم شوروی خواهان این اختیار انسانی بشوند که بتوانند آزادانه و به میل خود سازمانهای سیاسی و صنفی‌یی تشکیل دهند که منافع آنان را حقیقتاً پاس بدارد (در واقع چندی پیش گروهی از سراسر شوروی در مسکو گرد آمدند تا چنین حزبی تشکیل بدهند)؛ هیچ بعید نیست که برخی از ملیتهای شوروی خواهان استقلال سیاسی شوند؛ و هیچ بعید نیست مردم شوروی تا آنجا پیش بروند که بخواهند شکل حکومت و رژیم خود را به صورتی که انسانی‌تر و عادلانه‌تر و کارآمدتر تشخیص می‌دهند در آورند.

اگرچه بعید است که مردم شوروی در صورت برخورداری از آزادیهای فردی و اجتماعی و حق حاکمیت ملی خواهان بازگشت

رژیم سرمایه‌داری به کشورشان گردند ولی هیچ بعید نیست صورتی از سوسیالیسم را اختیار کنند که در آن نه بویی از سوسیالیسم استالینی باشد که بر مجمع‌الجزایر گولاک تکیه داشت و نه اثری از سوسیالیسم لنینی که حکومت تک حزبی را پایه گذاشت، حکومتی که فرزندی در بطن مستعد خود پرورید که سوسیالیسم استالینی نام گرفت.

اگر مردم شوروی این اختیار و آزادی را به دست بیاورند که شکل و محتوای حکومت و رژیم کشورشان را به میل خود انتخاب کنند روشن است که خوشبخت‌تر از همیشه خواهند زیست و جهان ما نیز امن‌تر و معقول‌تر از همیشه خواهد بود، ولی آیا می‌توان مطمئن بود که طبقه ممتاز و متمتعی که هم اکنون بر اریکه قدرت تکیه زده است بالأخره روزی طاقت از کف ندهد و عطای کسانی چون میخائیل گورباچف را به لقایشان نبخشد و با یک انقلاب از بالا به سوسیالیسم استالینی باز نگردد؟

حاشیه:

(۱) پرسترویکا (Perestroika) بازسازی معنی می‌دهد ولی به همین صورت روسی آن از هم اکنون وارد واژگان سیاسی جهان معاصر شده است.  
(۲) گلسنوست (Glasnost) را، که در مطبوعات فارسی کمتر به آن اشاره شده است، با اندکی آسانگیری می‌توان فضای باز سیاسی یا آزادی بیان یا صراحت لهجه ترجمه کرد، ولی در زبانهای دیگر این اصطلاح را نیز به همین صورت روسی به کار می‌برند تا معنای ویژه آن که از محیط زیست روسی اش ناشی می‌شود حفظ گردد.

3) *Tehran Times*, June 4, 1988, p.4.

4) *Kayhan International*, June 6, 1988, p.4.

(۵) در این نقل قول، و تمام نقل قولهای دیگر، تأکید را نویسنده نقد افزوده است.

(۶) این شخص در نامه خود به گورباچف پس از ذکر این نکته که بسیاری از مردم شوروی به پرسترویکا خوشبین نیستند، می‌نویسد: «مغزها پس از زمستانی این چنین طولانی و سخت، به این زودیها یخبهایش آب نمی‌شود.» (ص ۹۰)

7) *Culture and Life*, No.3, 1988, p.2.

